

واژه‌های کُردی در آثار جاویدان ادب پارسی

■ محمدعلی سلطانی

نشو و نمای آنها تا زمانی که بر زبان مادری مسلط شده‌اند از محدوده مورد نظر به دور بوده است.

لازم به ذکر است که هدف این مقاله آن نیست که ریشه لغوی کلمه‌ای را بررسی کند و تاریخچه آن را در دوران تطور زبان فارسی بیان دارد که چه بوده است؟ و یا از کجا آمده تا به این مرحله رسیده است بلکه منظور این است که خوشه‌ای از کلمات متعدد و بی‌شماری را که در آثار برجسته پارسی وجود دارد و در عصر تألیف اثر مورد استفاده بزرگان علم و ادب و عامه مردم آن زمان بوده است، معرفی نماید. البته حضور این کلمات خاص مغرب ایران نبوده بلکه در سراسر این سرزمین پهناور از بلوچستان تا خراسان و از مازندران تا آذربایجان و هرگزگان وجود این واژه‌ها حکایت از پیوند ناگسستگی زبان و ادب تمامی اقوام ایران و خیر از ریشه عمیق این اقوام در فرهنگی واحد و استوار دارد. چنانچه علاقه‌مندان به ادبیات فارسی از گوشه و کنار این سرزمین هر کدام در محدوده زادگاه خویش - تا قبل از هجوم پیشتاز مهاوره امروزی که به سبب حضور وسایل ارتباط جمعی بسیاری از مناطق صعب‌العبور را هم فرا گرفته است - بتوانند به گردآوری صحیح و علمی این مقوله پردازند در آینده شاید سه جرات بتوان گفت که شاهد حل بسیاری از مشکلات متون خواهیم بود.

نمونه‌هایی که در پی می‌آید اشعار و عباراتی است از متون قدیم که واژه‌هایی از آن با همان معنی، امروز در زبان کردی به کار می‌رود: بستد از من زمانه هر چه بسداد راضیم بازمانه سر به سرم (مسعود سعد) سر به سر: در معنی معامله پایاپای و تسویه حساب در گویش سورانی به کار می‌رود. من روز همی بینم و گویی تو شبست این و رُحبتِ خواهم تو بیانهنجی خنجر (ناصر خسرو)

مطابق آنها در روستاهای ایران هنوز به کار می‌رود در صورتی که در شهرهای بزرگ و به‌ویژه در تهران به سبب متداول بودن فارسی خاص امروز واژه‌های اصیل پارسی حکم سیمرخ و کیمیا را یافته‌اند البته این امری است طبیعی و از خصوصیات، زبان همین تطور و دگرگونی می‌باشد و جز این نباید انتظار داشت اما از جمله علل، این که اکثر بزرگان ادب معاصر که در متون نظم و نثر پیش و عمقی خاص داشته و یا دارند و در حل غوامض زبردستند شاید این باشد که زادگاهشان و محل

در تفسیر و تحلیل استادان صاحب‌نظر از اشعار و عبارات به‌جا مانده از بزرگان سلف بسیار بدین مطلب برمی‌خوریم که مثلاً این کلمه را در منطقه ما هنوز به کار می‌برند و از کاربرد آن، این معنی را برداشت می‌کنند و اغلب همان تداول محلی در گشایش گره عبارت شعر یا نثر و برگردان آن به زبان فارسی امروزی بسی راهگشا است حتی ساختمان نحوی عبارات آثار مستوری چون ترجمه تاریخ طبری و کشف‌المحجوب و ترجمه رساله قشیریه و کلبه و دمنه و... به ترتیبی است که معادل و



به خورشید آسمان ادب و فرهنگ ایران
شادروان دکتر غلامحسین یوسفی

«بوسهل زوزنی برخشم خویش طاقت نداشت
برخاست نه تمام و برخویشتن می ژای طبع
سازوارچه سازم ترا چه بود
با من همی نسازی و دایم همی ژکی
(کسای می مروزی)

و در فراخواندن احمد حسن برای وزارت در
تاریخ بیهقی آمده است:.... و خلوتهای امیر با
وی و عهدوس بیشتر می بود، در میان این دو تن
را خیاره کرده بودند» کلمه خیاره در این
عبارت به معنی برگزیده و منتخب آمده است که
در گویش کردی سورانی خیاره را به افراد
برگزیده و برجسته و اصیل اطلاق می کنند. و
همچنین آمده است: سارغ بازگشت و خواجه
بزرگ خوش خوش به بلخ آمد... که در معنی
خوش، خوش نوشته اند: بدون شتاب و اندک
اندک اما در میان اکراد ایلات جاف جوانرود
در کرمانشاهان خوش خوش قید حالتی است
شادمانه آمیخته با شتاب یعنی در انجام عملی
شادمانه و با شتاب عمل کردن.

و: «من هرچه آن کارم که جز بایکاری
رانشایم» بایکاری به معنی شاگردی و پادویی
در گویش های یاد شده به همین صورت متداول
است. در آیین خلعت پوشی خواجه احمد حسن
در تاریخ بیهقی آمده است:.... و کسانی که
خواجه از ایشان آزاری داشت نسیک
پشکو هیدند که این کلمه به صورت پشوکیان
و به معنی ترسیدن در گویش سورانی و اورامی
متداول است.

در شاهنامه حکیم توس از این دست لغات به
فراوانی یافت می شود برای مثال:

چرا کبرده ای نام کاووس کی
که در جنگ نه تساو داری نه پی
تاو: به همین صورت در کردی سورانی به
معنی توانایی به کار می رود و پی بایای مجهول
در کردی به معنی پا متداول است.

بفرمود تا رخس را زین کنند
سواران بُروها پر از چین کنند
پُرو: بمعنی ابرو در گویش های مختلف کردی
متداول است

بیاهنجی: استاد دکتر مهدی محقق (بکشی)
معنی کرده اند و صاحب برهان قاطع هنجیدن را
بر آوردن و کشیدن نوشته است، علامه دهخدا
در دیوان خود آورده است:

کز چه دائم چو چاهجوئی
آهنجد مغز از استخوانه
(دیوان دهخدا ص ۱۶۷)

اما در تعلیقات شادروان استاد معین
بر برهان قاطع ص ۲۳۷۶ مورد سوم آمده است:
ریشه اوستایی thang کشیدن بار تولمه ۷۸۴. از
همین ریشه است: آهنج (آهنجیدن) (هم)
آهختن، فرهنگ رک: هنجیدن: این کلمه در
ترکیب آید:

کمند عدو هنج از بهر کین
فرو هشته چون اژدهایی زرین
«لیبی، دبیر سیاقی، تهران ۱۳۳۲ ص ۳۰»
اما در اکثر گویش های کردی که یادآوری
شد هنجیدن، هنجین: به معنی در هم کوبیدن
تکه تکه کردن و جدا کردن پوست و گوشت و
استخوان به کار می رود.

گر به دندان زجهان خیره در آویزم
نه لندم بسیرند از بن دندانم
(ناصر خسرو)

نه لندم: به معنی رهایم نمی کنند، با تخفیف در
تکلم تمامی صیغه های آن از مصدر هلیدن در
گویش های یاد شده استفاده می شود.

وز شاخ دین شکوفه دانش چن
وز دشت علم سنبیل طاعت چر
(ناصر خسرو)

چن: بایای مجهول در گویش کردی سورانی
فعل امر است از مصدر چنین = چیدن

روی مکن سوی مزگت ایچ وهمی رو
روزی ده ره دنان، دنان به سوی دن
(ناصر خسرو)

مزگت: مسجد، که در تمامی گویش های کردی
به مسجد، مزگت گفته می شود.

از این گونه کلمات در تاریخ بیهقی نیز کم
نیستند، در محاکمه حسنک وزیر آمده است:





بیامد به تخت کیان بر نشست
(فردوسی)

که ناصر خسرو گوید:

ترا جایبست بس عالی و نورانی
چو بیرون رفتی از جایی بدین گستی
که گشت در دیوان بسیاری از شاعران بزرگ
پارسی گوی آمده است و شواهد آن در اثر
عبدالحسین نوشین ذکر گردیده و به همین
معنی که (زشت و بد) می باشد در گویش
اورامی رایج می باشد.

در دیوان انوری آبیوردی:

ز شعر نفس تو آن بارهای عار کند
که چون هلال به طفلی در آیدش کوزی
کوز: در گویش کُردی معیار قاج امروز است
مثلاً یک قاج خربزه که در این شعر انوری
مصدق کامل دارد. (دیوان انوری، مدرس رضوی،
ج ۲، ص ۷۴۳)

در کلیله و دمنه:

هر که به لاوه دشمن فریفته شود... (ص ۸۴
چاپ مینوی)

لاوه: در گویش کُردی سورانی به معنی
استمالت و دلجویی متداول است و یا... چه
اسب را قوت و تَکِ او... (ص ۱۰۳ همان کتاب)
اسب: در تمامی گویش های کُردی یاد شده
اسب تلفظ می شود نه اسب. یا «پشتیوان
پوده... (ص ۴۸ همان کتاب) که پشتیوان =
پشتیبان که به صورت آمده در کلیله و دمنه در
گویش های کُردی یاد شده رایج است.

در کشف المحجوب:

من اینجا نه راهی نشسته ام سگوانی می کنه...
(ص ۲۶۱) سگوانی: به معنی از سگها نگهداری
کردن که در دستگاه بزرگان ایالات کسی
سگوانی می کرد و به همین عنوان خوانده
می شد.

در بوستان سعدی:

جوانان شایسته بختور
ز گفتار پیران نیبچند سر
بختور: به معنی صاحب بخت در گویش کُردی
سورانی متداول است

پرسید نامش ز فرخ هجیر
بدو گفت نامش ندارم به ویر
ویر: بمعنی یاد و خاطر در گویش اورامی و
لکی به کار می رود.

بر آتش نهادند و برخاست غو
همی گفت زاری خداوند نو
غو = فریاد پهلوانان و سپاه در گویش کُردی
سورانی متداول است

نماند نمکسو دو هیزم نه چو
نه چیزی بسدید است تا جودرو
جودرو = در گویش سورانی عیناً برای زمان
رسیدن جو برای درو کردن به کار می رود.

ز گرده به رخ بر نگارش نبود
جز آرایش کردگارش نبود
گرده: عبدالحسین نوشین می نویسد: (بازر
کاف پارسی) گردی که برای آرایش به روی
مالند و امروز فراموش شده و به جای آن کلمه
فرانسوی پودر را به کار می بریم» ص ۱۲۴ این
نفت در کُردی سورانی گرده با کاف به کار
می رود و نام بعضی دختران را به همین سبب
گرده می گذارند.

و گر پاره خواهی روانم تورا است
گروگان کنم جان بدان کت هواست
پاره: و باز نوشین آورده است: این واژه در
جلد اول شاهنامه چاپ مسکو به خطا (پاره)
بابای تازی چاپ شده است و از ناصر خسرو
به معنی رشوه شاهد مثال آورد که:

چون نار پاره پاره شود حاکم
گر حکم کرد باید بی پاره
و هم از او به معنی هدیه و ارمغان شاهد آورد
که:

به از نیکو سخن چیزی نیبایی
که زی دانسا ببری بر رسم پاره
و می نویسد: در دیوان ناصر خسرو، مصحح

تقوی، در بیت دوم این واژه به خطا با، بای
تازی چاپ شده است در نتیجه باید گفت که
پاره: در گویش اورامی و سورانی مطلق
(پول) را گویند.

کنون بنده ناسزاوار و گست

یا:

چو خود را قوی حال بینی و خوش
به شکرانه بسار ضعیفان بکش
خوش: در تمامی گویش های کُردی بر وزن
کش کاربرد دارد به صورت بیت فوق.

در مثنوی مولانای رومی نیز بسیاری از این
کلمات متداول امروز در گویش های کُردی آمده
است برای نمونه:

می رسیدش از سوی هر مهتری
بهر دختر دم به دم خوازه گسری
(دفتر ۶ ص ۳۸۶)

خوازه گر: خواستگار: در گویش سورانی و
اورامی - خوازمنی کر رایج است.

این جهان دامست و دانهش آرزو
در گریز از دامها روی آر، زو
زو: زود که به همین صورت (زو) در
گویش های اورامی، سورانی، و... تداول
دارد. ختمه مقال با آوردن شاهدهی از دیوان
آسمانی خواجه است که:

در شاهراه جاه و بزرگی خطر بسی است
آن به گزین گریوه سبکبار بگذری.
گریوه: به معنی کوه و پشته خاک در بین ایلات
کرد متداول است و نام مکان بلندی نیز در
تزدیکی پاره کرمانشاه است. بسیار خرسند و
سعادت مند بودم اگر فرصت و امکان بود که
آثاری معادل از شاعران کرد یا ضرب المثلهای
کُردی را با تلفظ لاتین خدمت استادان و ادب
دوستان تقدیم می کردم اما ضیق وقت و عدم
امکانات فرصتم نداد امیدوارم مورد قبول واقع
شود تا آزمون که در مجموعه ای در خورو با
وسعت مناسب به آستان فضل این بزرگ استاد
تقدیم گردد. بدرود